

## مراحل زندگی حضرت امام عسکری علیه السلام

زندگی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دو مرحله مشخص تقسیم می شود:

### مرحله اول:

ایامی که آن حضرت در سایه امامت پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام به سر می برد که نزدیک بیست و دو سال می شود و به شهادت پدر بزرگوارش در سال 254 هجری منتهی می گردد.

ما در این بیست سال تصویر کاملی در رابطه با زندگی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در دست نداریم، و تنها حوادث مختصری مانند ترس آن حضرت از خدا در زمان کودکی و یا علاقه شدیدی که به دو برادر خود محمد و حسین داشته و همچنین مصیبت از دست دادن برادرش محمد یا ازدواج آن حضرت و تصریح حضرت امام هادی علیه السلام بر امامت وی و بالأخره قضیه کفن و دفن حضرت امام هادی علیه السلام توسط آن حضرت به دست ما رسیده است.

اما ناچاریم که حوادث زمان حضرت امام هادی علیه السلام و موضع حضرت امام هادی علیه السلام در برابر آن ها را به صورت کلی تحلیل نماییم تا بتوانیم با تجزیه و تحلیل آن رویدادها تصویر واضحی از شرایطی که امام عسکری علیه السلام را در مرحله دوم زندگی، یعنی مرحله امامت احاطه کرده بود بدست آوریم، تا بدین وسیله بتوانیم مرحله امامت آن حضرت را به خوبی درک نموده و فعالیت های آن حضرت را در آن زمان تحلیل نماییم؛ (به کتاب پیشوایان هدایت جلد سیزدهم مراجعه شود)  
دوران امامتی که کوتاهترین زمان امامت در میان ائمه بوده و سخت تر از آن در زمان امامت هیچ امامی دیده نشده است.

### مرحله دوم:

این مرحله شامل ایام امامت آن حضرت تا زمان شهادت آن حضرت می باشد که از سال 254 ه ق آغاز شده و به سال شهادت آن حضرت در 260 ه ق منتهی می گردد. این مرحله از زندگی آن حضرت علی رغم کوتاهی زمان، در بردارنده حوادثی بسیار مهم است.

حضرت امام عسکری علیه السلام در این دوره از زندگی خود با خلافت سه تن از خلفای عباسی هم زمان بوده است. معتز 255 ه ق، مهتدی 256 ه ق و معتمد 279 ه ق.

میزان اهمیت این برهه از زندگی پر بار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنگاه برای ما آشکار می گردد که اهمیت مرحله غیبت حضرت امام عصر علیه السلام را پیش چشم آوریم، و تصور کنیم که بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام لازم بود تا تمهیدات لازم را در این برهه از زمان به مرحله اجرا درآورد تا پیروان اهل بیت علیهم السلام را از مرحله ظاهر بودن به مرحله غیبت منتقل نماید.

مرحله ای که باید در خلال آن هم امام معصوم و هم پیروان او، و هم خط رسالی اهل بیت علیهم السلام از خطر تباهی، فروپاشی و اضمحلال حفظ شود تا شرایط برای قیام ربّانی و کلی اهل بیت علیهم السلام بر ضد همه کاخ های بیداد و طغیان فراهم آید و همه اهداف رسالت جاویدان الهی در روی زمین از طریق به وجود آمدن و برپایی دولت عدل جهانی اهل بیت علیهم السلام محقق گردد.

### حضرت امام عسکری علیه السلام در سایه سار پدر

مهاجرت حضرت امام هادی علیه السلام به همراه فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از مدینه در سال 234 ه ق روی داد. تاریخ طبری 7/519.

و در مدتی که آن امام همام در سامرا سکونت داشتند و بیست سال به طول انجامیده است، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز به همراه آن حضرت در سامرا بوده اند.

پس می توان نتیجه گرفت چون حضرت امام هادی علیه السلام در سال 254 ه ق به شهادت رسیده اند، حضرت امام حسن عسکری مدت بیست و دو سال از عمر شریف خود را در کنار پدر بزرگوار خود به سر می برده است.

حضرت امام عسکری علیه السلام نیز در همان شرایط غم انگیز و سختی که حضرت امام هادی علیه السلام و پیروان آن حضرت در آن می زیسته اند زندگی می کرده است؛ شرایط سختی که حکومت بیدادگر زمان بر امام و پیروانش روا می داشت تا تحرکات امام و پیروانش را متوقف ساخته و یا محدود نماید. تا دایره فعالیت مکتب اهل بیت علیهم السلام گسترش نیافته و آثار آن ها در میان امت اسلامی منتشر نشود. چراکه این فعالیت ها به یقین نتیجه ای جز رودررویی امت اسلام با حکومت ستمگر در پی نداشته است. به همین دلیل بود که همواره در برابر این بزرگواران دست به اعمالی همچون شکنجه و آزار و زندان و تبعید و مراقبت دائم می زد که در طول تاریخ بشریت ابزار کار همه حکومت های ستمگر است.

### 1- کودکی برجسته

روایت شده است که کسی از کنار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که در سن طفولیت بوده و در کنار سایر کودکان ایستاده بود گذشت و او را گریان یافت.

آن شخص خیال کرد که این پسر بچه از حسرت آنچه دیگر بچه ها دارند می گیرد و به همین دلیل است که در بازی آن ها شرکت نمی کند. به همین خاطر به او گفت: می خواهی برای تو هم چیزی بخرم تا با آن بازی کنی؟ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رو به آن مرد کرده و فرمودند:

نه، ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم.

آن مرد مبهوت شده و به آن حضرت عرضه داشت:

پس برای چه خلق شده ایم؟

حضرت امام عسکری علیه السلام در جواب او فرمودند:

برای دانش و عبادت.

آن مرد از آن حضرت پرسید از کجا این حرف را می گویی؟

آن حضرت در پاسخ او فرمودند:

«از کلام خداوند متعال که می فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؛ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم؟»

آن مرد مات و مبهوت و حیرت زده ماند و خطاب به آن حضرت گفت:

تو کودکی کوچک و بیگناهی، اما تو را چه می شود! او از چه چیز هراسانی؟!؟!

حضرت امام عسکری علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

از من دور شو. من مادر خود را دیده ام که با هیزم های درشت آتش درست می کرد.

اما آتش جز با هیزم های کوچک برافروخته نمی شد، و من می ترسم که از هیزم های کوچک جهنم باشم. حیاة الامام الحسن العسکری/22-23 به نقل از جوهره الکلام فی مدح السّاده الاعلام/155.

و از محمد بن عبد الله روایت شده است که گفت:

حضرت امام حسن عسکری در سن کودکی در چاه آبی سقوط کردند.

حضرت امام هادی علیه السلام در حال نماز بوده و زنان فریاد می کردند.

هنگامی که امام هادی علیه السلام از نماز فارغ شدند فرمودند:

اشکالی ندارد.

ناگاه دیدند که آب چاه آنقدر بالا آمد تا به دهانه چاه رسید و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدند که بر بالای آب بوده و با آب بازی

می کند. الخرائج و الجرائح 1/451/36 و به نقل از آن بحار الانوار 50/274.

## 2- ازدواج حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

از بشر بن سلیمان نخّاس- از اولاد ابو ایوب انصاری- یکی از اصحاب حضرت امام هادی و امام عسکری علیهما السلام روایت شده است که گفت: «کافور خادم- خادم امام هادی علیه السلام- به نزد من آمد و گفت: مولای ما حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام تو را می خواند. من به سرعت به نزد آن حضرت رفتم.

هنگامی که در برابر آن حضرت نشستیم به من فرمودند:

«ای بشر، تو از فرزندان انصار هستی، و دوستی ما خاندان همواره در میان شما بوده است که آن را نسل به نسل به میراث برده اید. پس شما افراد مورد اعتماد ما اهل بیت می باشید، و من اکنون می خواهم تو را به فضیلتی بیارایم و شرافت دهم که به واسطه آن در موالات و دوستی ما از همه شیعیان پیشی بگیری؛ من سرّی را به اطلاع تو می رسانم و تو را برای خریدن یک کنیز می فرستم».

سپس آن حضرت نامه کوچکی به خط و لغت رومی نوشته و با انگشتری خود آن را مهر نمودند.

سپس همیان زردی که در آن دویست و بیست دینار بود بیرون آورده به من داده و فرمودند:

«این ها را بگیر و به بغداد برو و پیش از ظهر فلان روز در معبر فرات حاضر شو.

هنگامی که به آنجا رسیدی می بینی که در کنار تو قایق هایی وجود دارد که در آن اسیران جنگی را می آورند، و در میان آن ها کنیزانی می بینی و گروهی از برده فروشان که وکیلان فرماندهان بنی عباس می باشند و نیز گروهی از جوانان عرب را در آنجا خواهی یافت. هنگامی که این اوضاع را دیدی، تمام روز کارهای برده فروشی به نام عمر بن یزید نخّاس را از دور زیر نظر بگیر، تا وقتی که کنیزی با فلان صفت که دو لباس حریر و ضخیم بر تن دارد و از عرضه شدن برای فروش امتناع کرده و اگر کسی از مشتریان بخواهد او را لمس کند اجازه نمی دهد، برای فروش عرضه شود.

در این هنگام صدای کنیزک را به زبان رومی از پشت پرده نازکی می شنوی.

بدان که او می گوید:

آه از هتک حرمت.

آنگاه یکی از فروشندگان می گوید:

من این کنیز را سیصد دینار می خرم، چراکه عفت او مرا بیشتر در خریدش راغب کرده است، آنگاه کنیز به زبان عربی به وی می گوید:

اگر در هیئت و شمایل سلیمان بن داوود در آیی و حکومتی مانند او داشته باشی هرگز دل به تو نخواهم بست، پس پول خود را حرام نکن.

آنگاه برده فروش گوید:

چه کنم؟ من ناچارم تو را بفروشم، کنیز به او پاسخ می دهد:

چه عجله ای داری؟

باید خریداری پیدا شود که دل من به او آرامش یابد و وفاداری و امانتش را دریابم، این وقت است که باید برخیزی و به نزد عمر بن یزید نخّاس بروی و به او بگویی که نامه ای در بسته از جانب یکی از اشراف داری که آن را به لغت و خط رومی نوشته و در آن کرم و وفاداری و هوش و سخاوت خود را توصیف نموده است.

این نامه را بگیر و به این کنیز بده تا با خواندن آن نامه اخلاق صاحب نامه را دریابد، و اگر قلب او به صاحب نامه مایل شد و رضایت داد من وکیل صاحب نامه در خریدن این کنیزک از تو می باشم .»

بشر بن سلیمان گوید:

من همه آنچه را که مولای من حضرت امام هادی علیه السلام در رابطه با آن کنیز مقرر فرموده بود امتثال نموده و به انجام رساندم.

هنگامی که کنیزک به نامه نگاه کرد به شدت گریست و به عمرو بن یزید برده فروش گفت:

مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای سنگینی یاد کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد خود را خواهد کشت، من نیز با برده فروش در قیمت او مشغول بحث و گفتگو شدم تا این که بر مقداری که مولایم به من داده بود (دویست و بیست دینار) توافق نمودیم. برده فروش پول را از من گرفت و کنیزک خوشحال و خندان به نزد من آمد.

من کنیزک را به حجره ای که در بغداد در آن ساکن بودم بردم.

هنگامی که به اطاق رسیدیم کنیزک آرام نگرفت مگر این که نامه مولای ما را از گریبان خود بیرون آورد و مدام آن را بوسیده و بر چشم ها و صورت خود نهاده و آن را به بدن خود می مالید. من از روی تعجب به او گفتم:

آیا نامه ای را می بوسی که صاحب آن را نمی شناسی؟

گفت:

ای ناتوانی که شناخت اندکی از مقام فرزندان انبیا داری، به سخنان من با دل و جان گوش بسپار. من ملیکه دختر یسوعا پسر قیصر ملک پادشاه روم هستم، مادر من از فرزندان حواریان می باشد که نسب او به شمعون، وصی حضرت مسیح می رسد، اکنون قصه عجیبی برای تو تعریف خواهم کرد:

هنگامی که من در سن سیزده سالگی بودم، جدم قیصر تصمیم گرفت تا مرا به ازدواج برادرزاده خود در آورد. به همین منظور سیصد مرد از نسل حواریان از کشیشان و راهبان و هفتصد مرد از شخصیت های مملکتی را در قصر خود جمع نمود. از امیران لشکر و فرماندهان و رؤسای سپاه و رؤسای طوایف نیز چهار هزار نفر در آن مجلس حضور پیدا کردند. سپس دستور داد تا از خزانه او تختی ساخته شده از جواهرات مختلف را به صحن قصر آوردند و آن را بالای چهل پلکان قرار دادند. هنگامی که برادرزاده او از پله ها بالا رفت و صلیب ها افراشته، اسقف ها ایستاده و اسفار انجیل باز شد، صلیب ها از بالا افتاده و نقش زمین گردید. پایه های تخت نیز فرو ریخته، تخت بر زمین آمده و آن کسی که بالای تخت نشسته بود بیهوش گردید. در این هنگام رنگ صورت اسقف ها تغییر یافته و اندامشان به لرزه درآمد. اسقف بزرگ به جد من گفت:

پادشاه، ما را از دیدن این شومی و نحوست که دلالت بر زوال دولت دین مسیحی و مذهب ملکانی دارد معاف بدار. جد من این مسأله را شدیداً به فال بد گرفت و به اسقف ها گفت:

این ستون ها را بلند کرده و صلیب ها را برافرازید و برادر این داماد فروافتاده بخت برگشته را حاضر کنید تا این دختر را به ازدواج او درآوریم و نحوست او را به سعادت دیگری از بین ببریم. هنگامی که این کار را کردند همان حادثی که درباره داماد اول اتفاق افتاده بود درباره داماد دوم نیز اتفاق افتاد. مردم متفرق شده و جد من قیصر با حالتی غمناک و متأسف برخاست و داخل خانه زنان شد و پرده ها فرو افتاد.

من در همان شب در خواب دیدم که گویا مسیح و شمعون و عده ای از حواریان در قصر جد من جمع شده و در آن تختی از نور نصب نموده اند که گویی از حیث بلندی جایی که در آن نصب شده بود با آسمان رقابت می کرد، و در همان مکانی نصب شده بود که جد من آن تخت را نصب کرده بود.

در این هنگام حضرت محمد صلی الله علیه و اله و داماد و وصی او و عده ای از فرزندان در این مجلس داخل شدند.

آنگاه مسیح برخاسته پیش رفت و با آن حضرت روبوسی نمود، سپس محمد صلی الله علیه و اله به او گفت:

«ای روح الله، آمده ام تا از وصی تو شمعون دخترش ملیکه را برای این پسر خود خواستگاری نمایم»- و با دست خود با پسرش ابو محمد فرزند صاحب این نامه اشاره نمود- در این وقت مسیح به شمعون نگاه کرد و به او گفت:

شرافت بزرگی به تو روی آورده است.

پس رحم خود را به رحم آل محمد پیوند بزن.

شمعون گفت: این کار را انجام دادم.

پس بالای منبر رفت و محمد صلی الله علیه و اله خطبه خواند و مرا به ازدواج فرزندش درآورد، و مسیح علیه السلام و فرزندان محمد علیهم السلام و حواریان همه شاهد این عقد بودند.

هنگامی که بیدار شدم ترسیدم که این رؤیا را برای پدر و جد خود بگویم.

چراکه می ترسیدم آن ها مرا به قتل برسانند. من این سر را در دل داشتم و آن را برای احدی بازگو نکردم.

اما محبت حضرت ابو محمد یعنی امام عسکری علیه السلام در دل من ایجاد شده بود، تا جایی که از خوردن آب و غذا خودداری می کردم و به همین دلیل بسیار ضعیف و لاغر گشته و مریض شدم. دیگر در شهرهای روم پزشکی نماند مگر این که جد من او را احضار کرد و دواي درد مرا از او خواستار شد.

هنگامی که جدم از بهبودی من ناامید شد به من گفت:

نور چشمم، آیا چیزی و آرزویی در این دنیا داری تا آن را برای تو برآورده سازم؟

گفتم: پدر بزرگ، می بینم که درهای فرج و گشایش بر من بسته شده است.

پس اگر عذاب از اسیران مسلمانی که در دست تو زندانی هستند برداشته، غل و زنجیر از آن ها گشوده، آن ها را خلاص نمایی امیدوارم که مسیح و مادرش به من سلامتی عنایت کنند، هنگامی که وی این کار را کرد به خود جرأت داده، کمی اظهار سلامتی کرده و کمی غذا خوردم.

جدم از این کار خوشحال شد و شروع به گرامیداشت اسیران و عزیز داشتن آنان کرد.

پس از چهارده شب در خواب دیدم که گویا سرور زنان جهانیان حضرت فاطمه علیها السلام به زیارت و دیدار من آمده و به همراه آن حضرت مریم دختر عمران و هزار نفر از زنان بهشتی نیز حضور داشتند، مریم به من گفت: این سرور زنان عالمیان است. او سرور زنان عالم و مادرشهر تو ابو محمد علیه السلام است.

من به دامنش افتاده و گریه کردم و به نزد او شکایت کردم که ابو محمد علیه السلام به دیدار من نمی آید، سرور زنان علیها السلام به من فرمود: «تا زمانی که تو به خدا شرک ورزیده و بر مذهب نصاری هستی فرزند من ابو محمد به دیدار تو نخواهد آمد.

این خواهرم مریم دختر عمران است که به نزد خداوند متعال از دین تو تبری می جوید.

اگر تو دوست داری که رضایت خداوند و رضایت مسیح و مریم علیهما السلام را دریابی و به دیدار ابو محمد نایل شوی بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله».

هنگامی که من این کلمات را گفتم آن حضرت مرا به سینه خود چسبانید و جان مرا پاکیزه کرد و گفت:

«حال منتظر دیدار ابو محمد باش که من او را به نزد تو خواهم فرستاد».

من بیدار شدم و همواره منتظر دیدار ابو محمد علیه السلام بودم.

هنگامی که شب بعد فرا رسید حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام را در خواب دیدم و گویا به او می گفتم:

حبيب من، پس از این که محبت تو می رفت تا جان از تنم بیرون کند مرا ترک نمودی. آن حضرت در پاسخ من فرمود:

«دوری من از تو فقط به دلیل شرک تو بود. حال که تو اسلام آورده ای من هر شب به دیدار تو می آیم تا این که خداوند متعال در بیداری ما را به هم برساند».

و دیدار آن حضرت با من از آن تاریخ تاکنون هیچ وقت قطع نشده است.

بشر گوید: به او گفتم:

چگونه در میان اسیران قرار گرفتی؟

کنیز پاسخ داد:

در یکی از شب ها ابو محمد به من خبر داد که:

«به زودی جد تو سپاهی را برای جنگ با مسلمین در فلان روز بسیج خواهد کرد و سپس خود نیز از پس آنان روانه خواهد شد.

پس بر توست که به صورت ناشناس و در لباس خادمان با عده ای از کنیزان در فلان راه رفته و به آن سپاه ملحق شوی».

من همین کار را انجام دادم. بدین گونه بود که سپاهیان مسلمان بر ما پیروز شدند و کار من به آنجا رسید که دیدی و شاهد آن بودی. و تا این ساعت احدی به جز تو متوجه نشده است که من دختر پادشاه روم هستم، و من خودم این راز را به تو گفتم.

پیرمردی که من در سهم غنیمت او وارد شده بودم اسم مرا سؤال کرد. به او گفتم:

نرجس، وی گفت: این، نام کنیزگان است.

بشر گوید: به او گفتم:

عجیب است که تو رومی هستی اما به زبان عربی سخن می گویی، پاسخ داد: آری.

از بس که جدم نسبت به تربیت من مشتاق بود و می خواست من همه انواع دانش ها و آداب را فراگیرم به زنی مترجم دستور داده بود تا هر روز به نزد من بیاید.

آن زن هر صبح و شب به نزد من می آمد و زبان عربی را به من می آموخت تا آنجا که من به زبان عربی آشنا شدم و این زبان را به نحو احسن فرا گرفتم.

بشر گوید:

هنگامی که آن کنیز را به سامرا بردم بر مولای خود حضرت امام هادی علیه السلام داخل شدم.

آن حضرت فرمودند:

«خداوند چگونه عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرف محمد و اهل بیت او علیهم السلام را به تو نمایاند؟»

دختر پاسخ داد:

ای فرزند رسول خدا، چگونه چیزی را که تو به آن از خودم داناتری برای تو توصیف کنم؟

امام علیه السلام فرمودند:

«دوست می دارم اکنون تو را گرامی دارم. چه چیز در نزد تو دوست داشتنی تر است؟»

ده هزار دینار، یا بشارتی برای تو به شرافتی جاویدان؟»

دختر پاسخ داد:

بشارت به فرزندی برای من، آن حضرت به او فرمودند:

«بر تو بشارت باد به پسری که پادشاه شرق و غرب دنیا شده و زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده است پر از عدل و داد کند.»  
دختر گفت:

این فرزند از چه کسی خواهد بود؟

امام علیه السلام فرمودند:

«رسول خدا صلی الله علیه و اله در فلان شب و فلان ماه از فلان سال رومی تو را از چه کسی خواستگاری کرد؟»  
دختر پاسخ داد:

از مسیح و وصی او، امام علیه السلام به او فرمود:

«مسیح و وصی او را تو به ازدواج چه کسی دادند؟»

دختر پاسخ داد:

به ازدواج پسر تو یعنی ابو محمد علیه السلام، امام علیه السلام به او فرمودند:

«آیا او را می شناسی؟»

دختر پاسخ داد:

از شبی که به دست سرور زنان -صلوات الله علیها- اسلام آوردم، آیا شبی بوده است که در آن وی را نبینم؟  
بشر گوید:

مولای ما فرمود:

«ای کافور، خواهرم حکیمه را صدا بزن.»

هنگامی که حکیمه داخل شد آن حضرت به او فرمودند:

«این همان است.»

پس حکیمه خاتون وی را در آغوش گرفته، مدت زیادی در آغوش وی بود و چیزهایی زیادی در گوش او گفت، سپس حضرت امام هادی علیه السلام به حکیمه خاتون فرمود:

«ای دختر رسول خدا، این دختر را به خانه خود ببر و واجبات و سنن را به او بیاموز که او همسر ابو محمد و مادر قائم است.» . شیخ طوسی، غیبت/124-128.

صدوق نیز به سند خود از محمد بن عبد الله طهری روایت کرده است که گفت:

پس از وفات حضرت امام عسکری علیه السلام به نزد حکیمه خاتون دختر حضرت امام جواد علیه السلام رفته و درباره حجّت از او سؤال کردم. چرا که مردم درباره او اختلاف کرده و در حیرت بودند، حکیمه خاتون به من فرمود:

بنشین، من نشستم، سپس فرمود:

ای محمد، خداوند تبارک و تعالی زمین را از حجّت خالی نمی گذارد. چه این حجّت ناطق باشد یا ساکت، و بعد از حسن و حسین علیهما السلام هیچگاه حجّت را در دو برادر قرار نخواهد داد تا حسن و حسین را به این مرتبه فضیلت بخشیده و در روی زمین مثل و ماندنی برای آن ها قرار ندهد مگر این که خداوند تبارک و تعالی فرزندان حسین علیه السلام را بر فرزندان حسین علیه السلام فضیلت داد و برتری بخشید همچنان که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی برتری داد، اگر چه موسی بر هارون حجّت بود، اما فضیلت تا روز قیامت برای فرزندان هارون است. برای امت نیز چنین حیرتی لازم است تا آنان که به راه باطل می روند به شک و شبهه بیفتند و آن ها که راه حق را انتخاب می کنند در این وانفسای حیرت به درجه خلوص برسند و برای مردم در مقابل خدا بهانه و حجّتی نباشد. بنابراین پس از وفات ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام باید حیرت در میان جامعه واقع شود.

به ایشان گفتم:

ای مولای من، آیا امام حسن عسکری علیه السلام پسری هم داشت؟ وی تبسمی فرموده و سپس گفت: اگر امام حسن عسکری علیه السلام بازمانده ای ندارد پس حجّت بعد از او کیست؟

من که تو را خبر دادم که امامت بعد از حسن و حسین در دو برادر جمع نمی شود.

من گفتم:

ای سیده من، قضیه ولادت مولایم و غیبت او را برای من شرح بده.

در ادامه روایت، حکیمه خاتون این گونه توضیح می دهد که نرجس کنیز او بوده و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات پدرش حضرت امام هادی علیه السلام به حکیمه خاتون تصریح کرده است که خداوند متعال به زودی از این دختر پسری به دنیا خواهد آورد که در نزد خداوند عز و جل بسیار بزرگوار بوده و زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد پر از عدل و داد خواهد کرد.

اینجاست که حکیمه خاتون از حضرت امام هادی علیه السلام اجازه می گیرد که این کنیز را به پسر آن حضرت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ببخشد.

در اینجا حکیمه می گوید:

پس لباس پوشیده و به منزل حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام رفتیم و نشستیم. آن حضرت، سخن آغاز کرده و فرمودند:

«ای حکیمه به دنبال نرجس و پسر ام ابو محمد بفرست.» حکیمه خاتون گوید: گفتم:

مولای من، من هم به همین قصد به نزد شما آمده ام تا در همین مسأله از شما اجازه بگیرم.

آن حضرت به من فرمودند:

«ای زن بابرکت، خداوند تبارک و تعالی دوست دارد تا تو را در اجر این کار شریک نموده و از این خیر تو را بهره ای رساند.»

حکیمه گوید:

من دیگر درنگ نکرده به منزل خود بازگشته و نرجس را آرایش کرده و او را به حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام بخشیده و در خانه خود میان آن دو جمع نمودم.

حضرت امام عسکری علیه السلام چند روزی در خانه من ماند و سپس به خانه پدر بزرگوار خود بازگشت و من نرجس را به همراه او به خانه امام

هادی علیه السلام فرستادم . کمال الدین 2/426 و به نقل از آن بخار الانوار 51/11.

میان دو خبر مذکور نقاط مشترک بسیاری است و مانعی ندارد که روایت دوم بسیاری از تفصیلات ذکر شده در روایت اول را ذکر نکرده باشد. البته در این باب روایات دیگری نیز وجود دارد که همه به نقش مهم حکیمه خاتون عمه امام حسن عسکری علیه السلام در ولادت حضرت امام مهدی منتظر علیه السلام تصریح دارند.

### علاقه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به برادرش محمد

حضرت امام هادی علیه السلام چهار پسر و یک دختر داشته اند.

پسران آن حضرت عبارتند از:

1- سید محمد که کنیه اش ابو جعفر بود.

2- حضرت امام حسن عسکری علیه السلام.

3- جعفر (معروف به توّاب یا کذاب).

4- حسین.

سید محمد بزرگترین پسر حضرت امام هادی علیه السلام بود. وی سیدی جلیل و جامع کمالات بود . الامام الهادی من المهدی الی اللحد/136-137.

و شیعه تصور داشتند که پس از امام هادی علیه السلام وی به مقام امامت خواهد رسید.

چراکه در وی صفات بارزی چون هوش و ذکاوت، اخلاق والا، دانش بسیار و آداب بلند دیده می شد.

عارف کلانی این چنین درباره وقار و اخلاق والای آن حضرت سخن گفته است:

من با ابو جعفر محمد بن علی الرضا از کودکی همدم و همنشین بودم و هیچ کس را از وی باوقارتر، پاکتر و جلیلتر ندیدم...وی همواره ملازم برادرش

ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده و از وی جدا نمی گردید . حیاة الامام الحسن العسکری/24-25 به نقل از المجدی فی التّسب نسخه خطی.

هنگامی که حضرت امام هادی علیه السلام مدینه را به قصد سامرا ترک نمود فرزند خود سید محمد را در سن طفولیت در مدینه گذاشت و بعد از

چند سال وی به پدر خود در سامرا ملحق گردید و مدتی نیز در نزد وی باقی ماند.

سپس خواست که به مدینه برگردد، اما چون در طول راه به شهر بلد رسید در آنجا مریض شده و در سال 252 ه ق دار فانی را وداع گفت.

در آن هنگام سن او از بیست سال گذشته بود . الامام الهادی من المهدی الی اللحد/137.

ما علت بیماری شدید او را نمی دانیم؛ آیا او از جانب دشمنان و حسودان عباسی خود مسموم شده بود، عباسیانی که چون دیگران گمان می کردند که پس از حضرت امام هادی علیه السلام وی امام خواهد شد و احترام بیش از حد اقصای مختلف مردم نسبت به او بر آنان گران می آمد، یا این که فوت او در اثر بیماری ناگهانی و طبیعی بوده است؟

قلب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در فقدان برادری که در نزد آن حضرت عزیزترین برادر بود شکست و موج هایی از مصیبت و عزا و حسرت در دل آن حضرت برخاست.

آن حضرت در حالی که غرق در گریه و ناراحتی بود از منزل خارج شده و دل ها از دیدن چهره حزن آلودش چنان شکسته شد که زبان ها از سخن باز ایستاد و مردم همه به حالت صیحه و نوحه درآمدند و حزن و اندوه قلب آن ها را سوراخ کرد . حیاة الامام الحسن العسکری در اسه و تحلیل/25، رک کافی کتاب الحجّه، باب النص علی ابی محمد علیه السلام، حدیث شماره 8.

### علاقه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به برادرش حسین

حسین پسر حضرت امام هادی علیه السلام یگانه دوران، و از میان مردان استثنایی عقل بشری، میوه رسیده ای از ثمرات درخت تناور اسلام بوده است. وی به والایی ادب، وسعت اخلاق و بسیاری دانش ممتاز بوده است. همچنین روابط بسیار مستحکمی با برادر خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام داشته و آن دو را به خاطر شباهت اسمی که به دو جدشان، دو ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و اله امام حسن و امام حسین علیهما السلام داشتند به لقب سبطین می خواندند.

این نامگذاری در دوره ای که آن بزرگواران در آن می زیسته اند بسیار مشهور شده بود، ابو هاشم روایت می کند:

«من سوار اسب شده و این آیه را که معمولاً در هنگام سواری باید خواند قرائت کردم:

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ؛ پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و اگر نه ما را یارای آرام ساختن آن ها نبود»

یکی از سبطین این کلام را از من شنید، و گفت:

تو در هنگام سواری آنها به این کار مأمور نشده ای، بلکه مأمور شده ای [که] چون بر روی مرکب قرار گرفتی نعمت پروردگار خود را به یاد آوری» .

سفینه البحار 1/295، البته مراد آن بزرگوار عمل به مضمون آیه فوق می باشد رک سوره زخرف/12 و 13.

### رابطه آن حضرت با برادرش جعفر

ما به روایت خاصی که برای ما نوع روابط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را قبل از امامت با برادرش جعفر روشن کند دست نیافته ایم. اما روایاتی که در این باب وارد شده است بر این مطلب دلالت دارد که جعفر از بدگویی کردن درباره برادرش حسن در نزد خلیفه ابایی نداشته است.

چنان که از خوردن شراب نیز ابایی نداشته است. وی به همراه امام زندانی شد اما امام را آزاد کرده و او را آزاد نکردند، ولی امام علیه السلام علیرغم این که برادرش جعفر به دلیل سعایت از آن حضرت و تظاهر به شرب خمر به زندان افتاده بود از زندان خارج نشد تا برادرش جعفر نیز از زندان خارج شود، قصد جعفر از همنشینی با متوکل پایین آوردن شأن برادرش حسن بود.

وی در نزد امامیه به کذاب یعنی دروغگو معروف شده است.

چراکه وی بعد از برادرش حسن علیه السلام ادعای امامت کرد.

اما گفته شده که وی بعد از آن توبه کرده و تواب لقب گرفته است . رک: منهاج التحرک عند الامام الهادی علیه السلام/8، رک: الامام الهادی من المهدی الی اللحد/138، رک: مسند؟؟؟ الامام

الحسن العسکری/52-61 و 130.

پاره ای از شواهد امامت امام عسکری علیه السلام بعد از شهادت پدر

### 1- ابو هاشم جعفری گوید:

به خاطر گذشت که آیا قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق؟

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در همان حال به من فرمودند:

«یا ابا هاشم، الله خالق کل شیء، و ما سواه مخلوق»؛

ای ابو هاشم، خداوند خالق همه چیز است و غیر از خداوند همه چیز مخلوق است . مناقب 2/467.



## 2- همچنین گوید:

امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند:

هنگامی که قائم قیام نماید دستور می دهد تا منبرها و مقصوره هایی را که در داخل مساجد موجود است ویران نمایند. (مقصوره به معنی اطاقک های شخصی است که در داخل مساجد بنا می شود و خلیل فراهیدی در کتاب العین 5/57 آن را به معنی محل ایستادن امام جماعت دانسته و روشن است که باید چیزی غیر از محراب هایی باشد که در داخل دیوار ساخته می شود. رک: مجمع البحرین، لسان العرب، کتاب العین صحاح اللغه، من در دل گفتیم:

چرا این کار را انجام می دهد، آن حضرت رو به من کرده فرمودند:

معنی این کار این است که این چیزها که در مساجد می گذارند بدعت است و بعدا به وجود آمده، پیغمبر اکرم و هیچ حجّتی از حجّت های خدا آن ها را بنا ننهاده است. مناقب 2/468.

## 3- فهفکی از حضرت امام عسکری علیه السلام سؤال کرد:

چرا زن در ارث یک سهم می برد و مرد دو سهم؟

امام حسن عسکری علیه السلام پاسخ دادند:

بر زن جهاد و نفقه واجب نیست و عاقله دیه هم واقع نمی شود، اما همه این ها بر مردان است.

من در دل گفتیم:

می گویند ابن ابی العوجاء نیز همین سؤال را از امام صادق علیه السلام پرسید و آن حضرت هم مثل همین جواب را به او دادند، و در روایت دیگری هم آمده است که آن حضرت در پاسخ ابن ابی العوجاء فرمودند:

«به خاطر مهریه ای که زن می گیرد».

در این هنگام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رو به من کرده فرمودند:

بله، این همان مسأله ابن ابی العوجاء می باشد، و اگر سؤال واحد باشد جواب اِهمّة اما اهل بیت یکی است.

هر آنچه برای آخرین ما ائمه جاری می شود برای اولین ما نیز جاری می شود و اولین و آخرین ما در دانش و امامت مساوی هستند.

اما رسول خدا و امیر المؤمنین بر همه برتری دارند. مناقب 2/468.

## 4- ابو هاشم جعفری گوید:

در دل خود این گونه فکر کردم که امام نوشته اند:

«یا أسمع السامعین...اللهم اجعلنی فی حزبک و فی زمرتک»؛

ای شنواترین شنوندگان...خداوندا مرا از حزب خود و در زمره خود قرار بده.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رو به من کرده فرمودند:

«أنت فی حزبه و فی زمرته إذا كنت بالله مؤمنا و لرسوله مصدقا و لأولیائه عارفا و لهم تابعا، فأبشر ثم أبشر»

اگر به خداوند متعال ایمان داشته، رسول او را تصدیق کرده و به اولیای او معرفت داشته و از آنان تبعیت کنی، در حزب خدا و در زمره خدا هستی. پس بر تو بشارت باد، بر تو بشارت باد. مناقب 2/469.

## 5- از علی بن احمد بن حمّاد روایت شده است که گفت:

حضرت امام عسکری علیه السلام در روزی از روزهای تابستان سوار بر اسب خارج شد در حالی که بارانی و لباس گرم بر تن داشت. مردم در این رابطه صحبت می کردند. اما هنگامی که از مقصد باز می گذشتند در راه به باران دچار شده و جز آن حضرت همه از باران خیس شدند. مناقب 2/470.

## 6- از محمد بن عیاش روایت شده است که گفت:

ما از نشانه ها و معجزات امام عسکری علیه السلام سخن می گفتیم که فردی ناصبی گفت:

اگر وی جواب نامه ای که بدون مرکب نوشته شده باشد بدهد یقین می کنم که وی بر حق است.

پس ما نامه هایی نوشته و مسائلی را در آن نامه ها مطرح کردیم و آن مرد نیز بدون مرکب بر روی ورقه ای نامه ای نوشت و آن ورقه را نیز در میان نامه ها قرار داد و ما آن نامه ها را به سوی آن حضرت فرستادیم. آن حضرت به همه نامه ها پاسخ دادند و بر روی ورقه ای نام آن مرد و نام پدر و

مادرش را نوشتند. مرد با دیدن آن ورقه از هوش رفت. هنگامی که آن مرد به هوش آمد معتقد به اعتقاد حق گردید. مناقب 2/470.

### 7- از محمد بن عبد الله روایت شده است که گفت:

پسر کوچکی گم شده و پیدا نمی شد. این خبر را به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دادند، آن حضرت علیه السلام فرمودند: در برکه به دنبال آن بچه بگردید، آنان در جستجوی بچه به همان مکان رفتند و او را در آنجا مرده یافتند . الثاقب/231.

### 8- ابو سلیمان محمودی روایت کند که:

به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا دعا کنند که خداوند به من پسری عنایت کند، آن حضرت در پاسخ نوشتند:

خداوند تو را پسری روزی کند و تو را بر او صبر دهد.

و فرزند پسری برای من به دنیا آمد، اما از دنیا رفت . بحار الانوار 50/269 به نقل از الخرائج و الجرائح 1/439/18 ب 12.

### 9- از علی بن ابراهیم همدانی روایت شده است که گفت:

به حضرت ابو محمد علیه السلام نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا دعا کنند از همسر خود که دختر عموی من نیز بود صاحب پسری شوم، آن حضرت در جواب نوشتند: خداوند به تو چندین فرزند ذکور اعطا نماید. پس برای من چهار پسر به دنیا آمد . بحار الانوار 50/269 به نقل از الخرائج و الجرائح 1/439/19 ب 12.

### 10- از عمیر بن ابی مسلم روایت شده است که گفت:

شخصی به نام سمیع مسمعی مرا بسیار آزار می داد و رنج بسیاری از وی به من می رسید؛ وی همسایه دیوار به دیوار من بود، من نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و از آن حضرت خواستم برایم دعا کند تا من از شر این شخص راحت شوم، جواب آن حضرت این گونه آمد که:

بر تو بشارت باد به گشایشی سریع، مالی از منطقه فارس به تو خواهد رسید.

من در سرزمین فارس پسر عمویی داشتم که تاجر بود و غیر از من وارثی نداشت. وی پس از چند روز مرد و مال او به من رسید.

### 11- راوی گوید:

نامه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دستم رسید که در آن چنین مرقوم فرموده بودند: به درگاه خداوند متعال استغفار کن و از آنچه بدان تکلم کرده ای توبه کن. این بدین خاطر بود که من روزی با گروهی از ناصبیان نشستیم و آن ها سخن از ابو طالب به میان آوردند تا این که دامنه کلام را به مولای من رساندند، و من نیز با آن ها در تضعیف امر آن حضرت همراه شدم، اما پس از این نامه نشست و برخاست با آن گروه را ترک کردم و دانستم که مراد آن حضرت از این نامه همین بوده است . مسند الامام الحسن العسکری/118، بحار الانوار 50/273 به نقل از الخرائج و الجرائح 1/447/ح 33 ب 12.

### 12- از حجاج بن یوسف عبدی روایت شده است که گفت:

پسری مریض از خود در بصره به جای گذاشتم و به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا برای فرزندم دعا کنند. آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند:

اگر فرزند تو مؤمن بود خداوند او را بیمارزد. حجاج گوید:

بعدا نامه ای از بصره دریافت کردم که در آن آمده بود پسر من در همان روزی که حضرت امام عسکری علیه السلام آن جواب را به من نوشته بودند دار فانی را وداع گفته است.

البته پسر من به واسطه اختلافی که در میان شیعیان در امامت حضرت امام عسکری علیه السلام جریان داشت در این امر مشکوک بوده است . مسند الامام الحسن العسکری/118، بحار الانوار 50/274 به نقل از الخرائج و الجرائح 1/488/34 ب 12.

برگرفته از کتاب پیشوایان هدایت)

( اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم )